

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در افادات مرحوم شهید صدر قدس سره دو تا مطلب بود. مطلب اول این بود که ولو این ضرر در بحث لاضرر یا در بحث ما؛ کلمه‌ی باطل، کلمه‌ی حق ولو بگوئیم مفهوماً لو خلّی و طبعه شامل باطل‌های مستحدث و حق‌های مستحدث و ضررهای مستحدث می‌شود. اما علی رغم این شمول ذاتی ولو خلّی و طبعه، علی رغم این باید گفت که این باطل‌های مستحدث، حق‌های مستحدث و ضررهای مستحدث را نمی‌تواند بگیرد یعنی یک قرینه‌ی لَبَّی‌های این‌جا وجود دارد که می‌دانیم این اطلاق ذاتی مراد مولا نیست. ولو این‌که بحسب مفهوم ذاتی خودش صلاحیت انطباق هم دارد ولی یک قرینه‌ی لَبَّی هست که نه نمی‌گیرد. و آن قرینه‌ی لَبَّی این بود که از شمول احد المحذورین لازم می‌آید علی سبیل منع الخلو.

محذور اول این بود که باید شارع دنباله‌رو عرف باشد. هرچه توی تاریخ این‌ها می‌گویند حق است آن‌هم بگوید بله حق است و حکم حق را بر آن جاری بکند. هر چه آن‌ها گفتند باطل است همین‌جور، هر چه آن‌ها گفتند ضرر است همین‌جور، که ضرر هم قهراً در طول وجود یک حقوق عقلائی و این‌ها باید باشد. باید آن‌ها را هم قبول کنیم تا ضرر را هم قبول کنیم. پس شارع خودش محاسبه نمی‌کند مفاسد و مصالح و مناطات را، همین دنبال این است که آن‌ها چه می‌گویند هر چه آن‌ها گفتند. اگر این را بگوئیم این‌جوری می‌شود. یا باید این را بگوئیم یا این‌که بگوئیم نه این‌جوری نیست و خودش ملاکات و مناطات را، مصالح و مفاسد را محاسبه می‌کند. اما دیده صُدْفَةً اتفاقاً همان‌هایی که عرف می‌گوید حق است همه‌اش منطبق با آنی است که در مقام ثبوت و پیش خودش حق است. و هر چه آن‌ها می‌گویند باطل است اتفاقاً این‌جوری شده، فلذا می‌گوید خب حالا بروید این را عمل بکنید. و هر دوی این‌ها باطل است. اما الاول چون یقین داریم شارع تابع عرف نیست خودش محاسبه‌گر است خودش عالم به مصالح و مفاسد و مناطات است. اما دومی اشکال این است که خلاف ظاهر است که بر اساس علم غیب بداند چنین چیزی است و این‌که فرض بکنیم عالم به غیب این‌چنینی است و بر اساس این دارد حرف می‌زند این خلاف ظاهر است. پس بنابراین این را نمی‌توانیم بگوئیم این کلمه‌ی باطل و

کلمه‌ی حق و کلمه‌ی ضرر علی رغم این‌که مفاد آن‌ها هم جوری باشد و فرض کنیم که صلاحیت ذاتی دارد برای این‌ها به این معنا که اگر قرینه‌ای باشد که اراده کرده این مجاز نگفته، تطبیق مجازی نکرده. نه فقط مصداق آن هست.

«ثم لو فرض شمول الاطلاق اللفظي لو خلی و طبعه للأفراد العرفية المستجدة فلا بد من صرف مثل حديث لا ضرر الذي يستبطن امضاء الاحكام العقلائية عن ذلك و القول باختصاصه بالعرف الحاضر في زمان الشارع» ولو بگوئیم اطلاق لفظی لو خلی و طبعه آن‌ها را هم شامل می‌شود. و شمول آن نسبت به آن‌ها و اطلاق آن از روی مجاز هم نیست. اما در عین حال به این قرینه‌ی لَبّی که گفتیم علی سبیل منع الخلو است باید بگوئیم اختصاص دارد به افراد ... در زمان شارع و افراد مستجدة را شامل نمی‌شود. این مطلب اول ایشان.

مطلب دوم این بود که یک استثنائی می‌زنیم. بله در دو مورد ما می‌توانیم بگوئیم افراد مستجدة داخل در آن اطلاقات هست و شمول آن مستلزم احد المحذورین علی شمول منع الخلو نیست. در دور مورد.

یک: در جایی که ولو این مصداق‌های مستجدة خودش در زمان شارع نبوده ولی مسیل آن و نظیر آن وجود داشته است که عرف زمان شارع به یک نکته‌ای آن افراد را مصداق حق یا باطل یا ضرر می‌دانستند. و این مستجد هم واجد همان نکته هست. این‌جا ما برای رفع ید از اطلاق شارع دیگر حجتی نداریم چون بذاته که شامل می‌شد. این‌ها. آن قرینه‌ی لَبّیه هم این‌جا نمی‌آید. چرا؟ برای خاطر این‌که این نظیر همان است که در زمان خودش بوده و شامل می‌شده و شارع ردعی نکرده و نگفته بی‌خود. تقییدی هم نیاورده است.

خب این یک مورد که مثلاً ما در بحث خودمان هم بگوئیم که مثلاً حق و باطل بگوئیم خود باطل، خود حق من حیث المفهوم قصوری ندارد در این‌که معامله‌ای با شخصیت‌ها حقوقی را بگیرد. و این شخصیت‌های حقوقی که مسیل دارد در آن زمان و تطبیق می‌شده حق دانسته می‌شده. مثلاً فرض کنید که در زمان شارع آیا برای کعبه چیزی تملیک نمی‌شده؟ برای کعبه چیزی خریده نمی‌شده؟ یا پرده‌های کعبه و این‌ها مثلاً مندرس می‌شده و می‌خواستند که عوض بکنند نمی‌فروختند؟ هبه نمی‌کردند به افراد؟ با این‌که کعبه مثل انسان آن جوری نیست که، یک شخصیت حقوقی است. یا برای بیع و کنائس و مساجد و امثال ذلک یا حتی بالاتر از این‌ها عنوان بیت‌المال، یک خانه را اجاره می‌کنند برای بیت المال، مال الاجاره‌ی آن را هم از بیت المال می‌پردازند، عنوان بیت‌المال یا برای بیت‌المال قرض می‌گیرند آن‌جا وقتی مثلاً متولی بیت المال قرض می‌گیرد الان یک خرجی دارند باید قرض بگیرند بدهند بعداً قرض‌شان را وقتی بیت‌المال دستش باز شد آن قرض را ادا بکنند. آن متولی که ذمه‌اش مشغول نمی‌شود. بیت‌المال مشغول می‌شود. نه این‌که ذمه‌ی او مشغول بشود یقه‌ی او را بگیرند.

س: ???

ج: بله بوده.

س: امکان تصور مالکیت عمومی در شرع را...

ج: نه بوده، این‌ها بوده.

س: بله بوده. اما کَلِّی متعدی منہ این؟؟؟

ج: نه داریم می‌گوییم آن‌هایی که مسیل آن وجود داشته. این جوری داریم می‌گوییم.

س:؟؟؟

ج: بله آن مستجداتی که مسیل آن وجود داشته این.

حالا مثلاً پس هم برای آن شخصیت‌های حقوقی‌ای که یتجسد یک چیز خارجی‌ای دارد. یک ساختمانی هست یک مسجدی هست یا آن‌هایی که یک عناوینی است مثل عنوان بیت المال، یا زکات، سید در عروه هم فرموده برای زکات یک چیزی را مثلاً ولی امر، حاکم شرع، برای زکات یک خانه‌ای را اجاره می‌کند یک اموالی را اجاره می‌کند برای زکات اجاره می‌کند نه برای خودش، می‌بیند گندم‌ها را باید کجا بریزد؟ برای زکات خانه‌ای را یا انباری را اجاره می‌کند که گندم‌ها را آن‌جا بریزند. یا اصطبل را اجاره می‌کند تا این انعامی را که برای زکات هست آن‌جا نگهداری بشوند، خب عنوان زکات این می‌تواند مالک بشود می‌تواند بفروشد می‌تواند بخرد.

س: این تغییر و تبدل‌ها ظهور عرفی پیدا نمی‌کند؟

ج: حالا این‌ها که می‌دانیم در اعصار پیامبر و بلکه قبل از آن این‌ها بوده.

س: نه تغییر و تبدل‌های آن.

ج: یعنی چی؟

س: یعنی که مثلاً یک زمانی دارای یک عنوان حقوقی است؟؟؟

ج: حالا آن‌ها بله حالا ... ببینید شما، نه ایشان ببینید می‌گوید آن‌جایی که مسیلش بوده.

س: بوده ولی این تغییر و تبدل‌ها را چکار می‌کنید؟ چون مشکل ایشان بر سر این بود.

ج: نه فقط این نبود.

س: با تغییر و تبدل قبح عرفی درست می‌شود.

ج: نه قبح عرفی هم نبود.

س: چرا ایشان گفت که قبیح است که شارع تابع عقلاء باشد.

ج: بله درست است تابع عقلاء در همین، خودش مصالح و مفاسد را ... اما در این‌جا داریم این جوری می‌گوییم

ببینید گفتیم از یک طرف شمول لفظ نسبت به این‌ها که اشکالی ندارد. فرض این است که ذاتاً شامل است. یک

قرینه اقامه کردیم که این افراد مراد نیستند. می‌گوییم این قرینه‌ی لبّیه‌ای که اقامه کردیم که این افراد مراد نیستند علی سبیل منع الخلو، آن دو محذور، توی این جاها نمی‌آید. چرا؟ آن جایی که مسیل دارد و آن وقت پذیرفته این هم نظیر این است این جور نیست که همه‌ی چیزها، مسیل ندارد را که نمی‌گیرد که، اما در دایره‌ی مسیل که شبیه مسیل آن‌ها باشد چنین شبهه‌ای پیش نمی‌آید که پس شارع یدور مدار العرف.

س: چرا پیش می‌آید.

ج: نه.

س: آن قرینه‌ی لبّیه وجود دارد.

ج: نه.

س: چون آن قرینه‌ی لبّیه این بود که شارع با آن حکمتش چطور تابع؟؟ توی این بود حیثیتش این بود آن قبح عرفی که شارع با تبدل عقلاء دنباله‌رو عقلاء باشد. هر جا آن‌ها رفتند برود حالا ولو مسیل داشته باشد یا مسیل نداشته باشد این مهم نیست. این قبح داشت.؟؟

ج: نه این که شارع حساب نکرده باشد.

س:؟؟

ج: آقا این بود. آن که قبیح این است که شارع خودش به ملاکات، مناطات، مصالح و مفاسد خودش محاسبه نکند ببیند عرف چه می‌گوید.

س:؟؟

ج: نه این جور نیست. این جا نه مثل بقیه‌ی جاها.

س:؟؟

ج: بله محاسبه هم کرده.

س:؟؟

ج: نه، بکند. نه ببیند حالا شما اگر در جاهایی که ... اگر شما می‌گویید جاهایی که هی تبدل و تبدل پیدا می‌شود آن‌جا مورد آن قرینه‌ی لبّیه هست خب نگویید. ولی پس اصل این استثناء که آن مواردی که این چنین باشد که این مسیلی که پیدا شده این چیزی که مستجد است مسیل دارد و همان نکته‌ای که آن‌جا بوده این نکته در این جا هم هست پس بنابراین خروج این و عدم اراده‌ی این از چیزی که و کلامی که صلاحیت ذاتیه برای شمول دارد این درست نیست. این یک حرف ایشان بود که خب در این جاها هم در حق و باطل می‌گوییم خب پس وقتی که این جوری بوده الان اگر حسینیّه آن نقطه درست نمی‌کردند در زمان پیغمبر ما حسینیّه درست

نمی‌کردند حسینیّه مال بعد از شهادت امام حسین و حالا شاید بعد از قرونی این رسم شده. حسینیّه بیایند درست بکنند. خب حالا وقتی مسجد، مسجد الحرام، کعبه، بیع و کنائس، آن‌ها در آن زمان این بود که بخرند برایش، بفروشند برایش، قرض به آن بدهند هبه کنند و امثال ذلک، آیا حسینیّه نظیر آن نیست؟ مسیل آن نیست؟ پس اگر «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، 275) آن را می‌گرفته در آن زمان، و «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، 29) که حق هر چه حق است در معاملات درست است آن را می‌گرفته، چطور حق است؟ به بیع و کنائس و مسجد الحرام و کعبه و امثال ذلک، این‌ها حلال است این حق است و باطل نیست؟ اما الان فرش را تملیک حسینیّه بکنید باطل است؟ اگر سماور و استکان، نعلبکی و نمی‌دانم چه و فلان و این‌ها تملیک این‌جا بکنید اشکالی دارد؟ بعد از این‌که خود عبارت می‌تواند بگیرد. نمی‌خواهیم تعمیم بیاوریم بدهیم به مفهوم، مفهومی است که خودش بالذات لو خلّی و طبعه می‌گرفت. ما قرینه‌ی لبّیه‌مان را می‌خواهیم بدانیم خارجش می‌کند یا نه؟ نه، قرینه‌ی لبّیه این‌جا خارجش نمی‌کند این چیزی لازم نمی‌آید. و هکذا. مثل هیئت دولت، دولت‌ها مالک هیئت، نه این آقا، نه آن آقا و نه آن آقا. هیئت دولت. خب توی در آن اعصار هم بوده همه چیز، یک چیزهایی مال دولت است. این شاه می‌میرد شاه بعد می‌آید. این‌ها به ارث هم برده نمی‌شود آن اموالی که به عنوان دولت بوده به عنوان شاه بوده. این‌ها برای بعدی است. خب الان هم آن چیزهایی که شبیه همان است حالا آن وقت مثلاً شاهی بوده حالا ریاست جمهوری است بگوییم که این با آن چه فرقی می‌کند؟ این‌هایی که مسیل دارد و شبیه همان است. پس بنابراین این یک مورد استثناء که گفتیم افراد مستجده را نمی‌گیرد و باید منحصرش کرد به همان افراد در زمان صدور، می‌گوییم الا این جور افراد. این یک بیان. نکته‌ی دوم این است که ...

س:؟؟ شک بکنیم این مورد از همان موردها است.

ج: اگر ندانیم مسیل دارد بله. باید احراز مسیلت بکنیم. حالا علی کلام، یعنی یک شبهه‌ای هم در این‌جا هست حالا علی کلام.

س:؟؟

ج: حالا فعلاً داریم کلام آقای صدر را بیان می‌کنیم تکرار داریم می‌کنیم در حقیقت مع یک توضیح مایی که بعد حالا اشکالات را امروز می‌خواستیم بگوییم.

س:؟؟

ج: کدام شق؟

س: همان‌که ایشان؟؟ شق ثالث هم وجود دارد.

ج: حالا ببینیم بعداً بیان بفرمایید. حالا ما داریم می‌گوییم در افادات شهید صدر دو تا مطلب بود یک: مطلب اول این بود مطلب دومی که داشتند، وارد مطلب دوم شدیم.

مطلب دوم این بود که استثناء زدند به آن بیان‌شان. مطلب اول‌شان این بود که باید بگوییم افراد مستجده را نمی‌گیرد منحصرأ اختصاص دارد به افراد زمان صدور، چرا؟ بخاطر آن محذورین علی سبیل منع الخلو که قرینه می‌شد. بعد حالا مطلب دوم ایشان این است که به آن حرف‌مان دو تا استثناء می‌خواهیم بزنیم یک مستجده‌هایی که این‌چنینی باشند عیب ندارد. دو: مستجده‌هایی که با اصالة الثبات فی اللغة و استصحاب عدم نقل و امثال ذلک هم می‌توانیم درستش بکنیم آن هم اشکالی ندارد. ولو مستجده است. به شرط این‌که ... منتها در دوم این است که به شرط این‌که احتمال بدهیم این‌ها خودش یا نظیرش یا شبیهش در آن اعصار بوده.

س: این‌جا مشکوک را درست می‌کند.

ج: بله این‌جا مشکوک را درست می‌کند.

احتمال می‌دهیم که شبیه است چون فرض این است که صلاة ذاتی کلام دارد. و الان هم پیش ما عرفاً وقتی گفته می‌شود این‌جوری نیست که عرف بگوید ظاهر در این‌ها نیست، این‌ها را نمی‌گیرد، این خلاف ظاهر است. وقتی شارع کلامی را می‌گوید که بحسب مفاد خودش این‌ها را هم می‌گیرد در زمان ما، و ما احتمال می‌دهیم یقین نداریم که نبوده احتمال می‌دهیم که شبیه همین یا همین‌ها یا شبیه همین‌ها در آن زمان‌ها هم بوده یا جوری بوده که اگر آن‌ها هم التفات به آن پیدا می‌کردند می‌گفتند، اگر نگفتند تطبیق نکردند اصلاً توی ذهن‌شان نیامده بوده و الا اگر بود می‌گفتند این‌جا هم به اصالة الثبات فی اللغة که مقصود؟؟؟ هم مفادات و هم جمله است. مرحوم شهید صدر نمی‌گوید فقط اصالة الثبات فی اللغة فقط در مفادات است. بلکه در کلام هم هست در جمله هم هست. اگر این جمله یک ظهور پیدا می‌کند اصالة الثبات فی اللغة می‌گوید آن موقع‌ها هم همین بوده و این‌ها را هم شامل می‌شده. این موردها هم اشکالی ندارد.

س: فرمودید به خاطر شق دوم است؟

ج: شق دوم.

س: معلوم می‌شود که محاسبه کرده محاسبه‌اش هم؟؟؟

ج: محاسبه کرده دیگر. بله. این‌جاها مشکلی ندارد دیگر. توی یک محدوده‌ای است نمی‌گوید که خب تابعیت آن‌ها، نه خودش محاسبه کرده، کلام اثباتی آن چیزی است که شامل می‌شود اخذ به آن می‌کند.

س: محاسبه‌ی غیری نمی‌شود؟

ج: نه.

این فرمایش ایشان.

اما المطلب الاول، آن مطلب اولی ایشان، خب فرمودند علی سبیل المنع الخلو، مثلاً یا اشکال اول لازم می‌آید یا اشکال دوم. اشکال اول چه بود؟ این بود که ما اگر بخواهیم بگوییم افراد مستجدّه را می‌گیرد حالا در غیر آن دو تا موردی که استثناء کردند، بخواهیم بگوییم افراد مستجدّه را می‌گیرد در غیر آن دو مورد باید شارع تابع مردم باشد. و این نمی‌شود. قطع به خلاف آن داریم. دو مناقشه بر این فرموده شده.

مناقشه‌ی اول از استاد دام‌ظله آقای حائری در حاشی مباحت است که با توضیحی که من عرض می‌کنم این است که فرموده است این شمول در حقیقت تبعیت از عرف نیست به این معنا که خود مولا محاسبات نکرده باشد و مثلاً کور کورانه، معاذالله تبعیت از عرف کرده باشد. بلکه این جا می‌شود تصویر کرد که در طول حرف عرف، در بستر زمان یک مصالحی را می‌بیند پیدا می‌شود یا مفاسدی پیدا می‌شود و بر اثر آن مصالحی که پیدا می‌شود یا مفاسدی که پیدا می‌شود که او آگاهی دارد به آن‌ها، که در طول کار آن‌ها و سیره‌ی آن‌ها و بناء آن‌ها پیدا می‌شود بر اساس این می‌گوید این مطلب را می‌فرماید. پس این جور نیست که تبعیت آن‌ها کرده باشد نه بر اساس ملاکات است. بر اساس محاسبات خودش است. مثلاً شارع می‌بیند اگر چیزهایی که عرف حق می‌داند در طول تاریخ، در ازمنه‌ی متتالیه، که چون عرف حق می‌داند سلب این حق برای مردم آن زمان یک حرج نفسی برای آن‌ها ایجاد می‌کند که بابا حق عرفی ماست شارع می‌گوید نه. این حرج نفسی مفسده‌ی که در طول پیدایش آن حق عرفی پیدا شده.

س:؟؟؟

ج: بله

این حالت نفسانی و این ضیق نفس و این تنفر ممکن از شرع که بابا؟؟؟ عرفی است این‌ها، چیست. یعنی عرف همه حق می‌داند دیگر. الان هم فی زماننا اگر به مردم بگوییم آقا پول را توی بانک گذاشتی دیگر بگیری مال خودت نیست، می‌خواهی بگیری نصفش را باید بدهی؟؟؟ آن جور ما را توی مضیقه انداختن، بگوید آقا قبض، می‌گوید آقا حساب به حساب، کارت به کارت قبض حساب نمی‌شود. باید بگیری، دستت بگیری بعد بدهی، خب گاهی میلیاردی هست بروی بگیری ... که ما این کارهای این جوری گاهی می‌کنیم می‌گوییم مثلاً سهم امام است باید قبض بشود حالا به حساب ریختی فایده‌ای ندارد باید قبض بشود برود بانک بگیریم و قبض بکنیم دوباره بریزیم مثلاً به حساب. اصلاً می‌خواهی حالی بانکی بکنی، حالش نمی‌شود. اصلاً غیر قابل تصور است برایش، کانه.

خب این حرف آقای حائری این است. می‌فرماید که این افراد مستجدّه که الان می‌گویند این حق است یا می‌گویند این باطل است. ممکن است شارع بر اساس این که یک مصلحتی در طول پیدا می‌شود که ضیق باشد یا مصلحت تسهیل یا چیزهای دیگر را شما می‌توانید اضافه بکنید تنفّر از شرع پیدا بشود یا زیر بار احکام شرع نرفتن پیدا بشود وقتی که ضیق انسان بگیرد که در تعلیمات دینی هم هست که وقتی همین جور مثل آن جوانی که داستانش هست و این‌ها از روز اول بیایید بمباران بکنید تدریجیت احکام را هم می‌گویند یک مقداری از آن‌ها برای همین است که از مثلاً راباح مکاسب و این خمس در ارباح مکاسب و این‌ها شیئاً فشیئاً تا زمان امام صادق و امام باقر سلام‌الله علیهما روی این‌ها چیز نمی‌کردند. که حالا اول اسلام است حالا بیایی بگویی همان جور، همان جور، همان جور. یا روز اول پیغمبر اکرم صلوات‌الله و سلامه علیه این احکام نماز، برای شکایات و فلان، این‌ها اصلاً همین‌طور آمدند جلو کم کم گفتند این یک مطلب.

مطلب ایشان را بخوانم. ایشان فرموده ... خب اگر این جوری هست چطور شما می‌گوییم که ما یقین داریم که شارع ... بله آن را که شما یقین دارید بفرمایید که خودش محاسبه نکند و کور کورانه تابع آن‌ها باشد این درست است. این را نمی‌شود گفت. اما این که در اثر کار آن‌ها طولاً یک مفسده‌ای پیدا می‌شود مصلحتی پیدا می‌شود و بر اساس این بخواهد مستجدّه را بگیرد، آن هم از آن طرف هم که شما خودتان می‌گویید لفظ خودش من حیث هو هو شامل می‌تواند باشد و شامل است خب این چه عیبی دارد؟ چه یقینی به خلاف دارید و رفع ید بکند از کلام؟

س: و علم غیب هم نمی‌خواهد.

ج: علم غیب هم نمی‌خواهد این‌جا. نهایت علم غیب هم می‌خواهد البته.

س: ???

ج: نه می‌دانم، ولی او باید بداند که چنین چیزی ...

س: ???

ج: بله باید باشد و حالا می‌گوییم.

«قد یكون حکمُ الشارع بتبیت حق من الحقوق فی کلّ زمانٍ بسبب ثبوتہ لدی العرف و العقلاء فی ذلک الزمان»  
قد یكون حکم الشارع بخاطر این است که «یثبت حق من الحقوق فی کلّ زمانٍ بسبب ثبوتہ لدی العرف و العقلاء فی ذلک الزمان، و ذلک باعتبار ما یوجب سلبه من الفرد فی ذلک الزمان (ولو آتیہ هست) من حراجه النفسیة بلحاظ سلب ما هو ثابت له فی عرفه» چون این ثابت له فی عرفه، می‌گوید حق جرا نمی‌گذارد شرع بگیریم «و



لا ادری ما هو السبب فی دعوی القطع؟ بطلان ذلک فقهیاً» اگر این‌جوری تصویر کردیم خب این‌که اشکالی ندارد.

و عبارت دیگر می‌شود گفت خدمت شهید صدر قدس سره که این افراد مستجدّه را بخواهد بگیرد این گرفتنش بر پایه‌ی فقط دو چیز نیست، بلکه فرضیه‌ی سومی هم در کار است. یا کور کورانه باطل، یا علم غیب آن‌جور مثلاً یا این‌جور که ما داریم می‌گوییم. این اشکال حضرت استاد دام‌ظله هست که با این توضیحی که دادیم در فرمایش ایشان متین است.

اشکال دومی که فرمایش شهید صدر شده این است که فرموده‌اند که ممکن است شارع این‌که به عرف توجه می‌کند و می‌گوید هر چه این‌ها می‌گویند حکم حق بر آن بار می‌شود و هر چه می‌گویند باطل است حکم باطل من بر آن بار می‌کنم نه از باب این است که در ثبوت تابع عرف است از باب این است که در اثبات چون می‌بیند این انتظار عرفیه کاشفیت نوعیه دارد از آن ضرر واقعی یا حق واقعی یا باطل واقعی، چون کاشفیت نوعیه دارد گفته که هر چه که این‌ها گفتند. شبیه چی؟ شبیه این‌که فرموده إعملوا بخبر الثقات، نه این‌که چون قول ثقات در مقام ثبوت ایجاد مصلحت می‌کند یا می‌گوییم مثل مصلحت سببیه، نه. آن روی ملاکاتی که خودش می‌داند؟؟؟ ولی چون می‌داند معمولاً خبر ثقات کاشفیت نوعیه از او دارد فلذا فرموده که طبق خبر ثقه عمل بکنید.

س: این تکیه به علم غیب نیست؟

ج: حالا بله.

پس بنابراین این‌جور نیست که ثبوتاً خودش محاسبه نکرده. کرده ولی می‌بیند که این کاشفیت نوعیه دارد بخصوص آن معمول مثلاً چیزهای عقلانی از عقول‌شان نشأت مثلاً می‌گیرد نه از چیزهای خرافات و فلان و این‌ها. عقلانی وقتی باشد.

س: اگر به معنای مرحوم اصفهانی باشد بله، ولی اگر عقلانی به معنای هر منطقه‌ای باشد؟؟؟

ج: نه باشد. عقلاء یک منطقه. نه این‌که یک نفر، دو نفر. وقتی عرف و عقلاء یک منطقه باشد معمولاً نه همه‌جا، معمولاً این‌جوری نیست که بر اساس خرافات باشد. البته گاهی هم هست ولی معمولاً این بزرگوار می‌فرمایند که معمولاً این‌جوری نیست.

س:؟؟؟

ج: نه.

این هم اشکال دومی که کردند.

این اشکال دوم مشکله‌ی آن همین است که ایشان فرمودند و آن این است که این باید علم غیب داشته باشد و در تنوّع زمان هر چه انظار آن‌ها می‌شود این یک کاشفیت نوعیه دارد و نوعاً مطابق با آن واقعی است که او علم به آن دارد و احراز کرده آن را و این را نمی‌توانیم به شهید صدر، اگر اشکال دوم را حل نکنیم و اگر اشکال دوم را حل کردیم گفتیم علم غیب اشکالی ندارد خب دیگر این حرف‌ها را که نمی‌خواهد بزنیم. اگر اشکال دوم را حل نکردیم این جوری نمی‌توانیم بگوییم چون این هم اشکال دوم به آن وارد می‌شود.

س: بیان استاد علم غیب نمی‌خواهد؟

ج: حالا آن را فعلاً عرض می‌کنیم.

پس این راجع به آن محذور اول، اما راجع به آن محذور دوم که علم غیب می‌خواهد و این خلاف ظاهر است. این فرمایش دوم اولاً جواب آن این است که این چه خلاف ظاهری است؟ چرا می‌گویید که خلاف ظاهر است؟ از شارعی که دارد جعل احکام لالتالی للابد می‌کند و برای همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی فروض، چه تحولاتی که ایجاد می‌شود و معلوم است و بشر هم می‌داند که از زمان حضرت آدم تا زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چقدر تطوّرات پیدا شده. خب از این به بعد هم همین جور خواهد بود. خب این که می‌خواهد قانون جعل بکند برای همه‌ی انسان‌ها تا یوم قیامت، این مفروض متدینین به آن این است که پس اطلاع دارد.

س: این که اول کلام است.

ج: یعنی چی اول کلام است؟

س: همین اول کلام است که آن قانون الی یوم القیامه هست یا نه؟

ج: خب فرض این است.

س: نه این اول کلام است.

ج: نه مگر نگفته که حلال ...

س:؟؟؟

ج: حالا صبر کنید.

س: فرض این است که تغییرات آن ممکن است که برسد.

ج: صبر کنید. آیا قانون‌های ثابت دارد یا ندارد؟ پس بنابراین این که بگوییم که این خلاف ظاهر است که او بر اساس علم غیب، نه، خلاف ظاهر این جور آدمی نیست. بله اگر ما به امام صادق سلام الله علیه به آن آدم‌هایی که هنوز حق این‌ها را نمی‌دانستیم بگوییم یک عربی هست دانشمند است این جور نگاه بکند؟ اما اگر به امام صادق سلام الله علیه به عنوان تراجمه‌ی وحی، و این که هر چه می‌گویند از پیغمبر اکرم است و پیغمبر اکرم صلوات الله و

سلامه علیه هر چه می‌فرمایند جبرئیل از وحی آورده «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم، 3) خدا دیگر در مورد کلام خدا بگوئیم خلاف ظاهر است که به علم ... خب خدای متعال حاکم بر این که می‌خواهد قانون وضع بکند برای همه، آن‌جا چه خلاف ظاهری است؟ خود جاودانگی دین و این‌که این قواعد دارد برای دین، دینی که می‌خواهد جاوید باشد خلاف ظاهر نیست.

س: اگر نص باشد بله.

ج: نه خلاف ظاهر اصلاً نیست. چه خلاف ظاهری است این؟

س: خلاف ظاهرش از این جهت است چون ما که یقین نداریم که این احکام؟؟؟ نص که نیستند در همه‌ی ازمان که لعل؟؟؟

ج: نه خلاف ظاهر آخر چرا باشد؟

س: خلاف ظاهرش از این جهت است که

ج: نخیر نیست.

س: درست است که شارع توانایی درک؟؟؟ علم غیب نسبت به همه‌ی ازمان دارد اما این‌که این کلیت بدون؟؟؟

ج: بله دیگر، چرا؟ چون لفظ فرض این است ...

س: اتمام حجت می‌خواهد بکند.

ج: نه، چون لفظ فرض این است که صلاحیت می‌گوییم دارد. خب حالا لفظ صلاحیت دارد می‌توانست هم تقیید بکند یا به ملازمات یا إخبار بکند، نکرده. خب معلوم می‌شود که هر چه که بر آن صادق است را اراده کرده. می‌گوییم خب باید علم غیب داشته باشد، خب دارد فرض این است که این جاعل، جاعلی است که علم غیب دارد. خداست. این خلاف ظاهر نمی‌شود.

بله یک حرفی ما داریم و آن این است که ائمه علیهم السلام در ملاقات با افراد این‌جور نبود که بر اساس علم غیب ایشان جواب بدهند چون اگر این را بخواهیم بگوئیم مثلاً به آن گفتند قصر صلاتک، خب بگوئیم نه این شاید بر اساس این باشد که می‌داند این سفرش مثلاً چند فرسخ است فلان است این خصوصیات را می‌داند پس نمی‌توانیم قانون کلی از آن به دست بیاوریم. این‌ها بله، توی این خطابات این‌جور علم غیب بله درست است.

جواب دوم این است که اگر ما بخواهیم ... جواب نقضی است. اگر بخواهیم این حرف را بزنیم و بگوئیم این بر اساس علم غیب باید بگوئیم خلاف ظاهر است. تقریباً جلّ اطلاقات یا قسمت معتنا به از اطلاقات قابل تمسک نیست چرا؟ مثلاً در خوردنی‌ها، میوه‌هایی که دلیل داریم که یجوز اكله. بادمجان، نمی‌دانم چی، این‌هایی که در

روایات هم هست. یا خیلی از میوه‌ها. خب افرادی که بعداً ... اولاً ممکن است که در طول زمان‌ها با تغییر آب و هوا این‌ها یک تغییراتی در آن پیدا بشود.

س: ولو لفظ صادق است.

ج: ولو لفظ صادق است، بادمجان است. خب اگر کودهائی که به آن می‌دهند آن کود شیمیایی نبوده که، حالا کود شیمیایی می‌دهند یا نمی‌دهند دانه چیزهای تراریخته، ژن‌های آن را یک دستکاری‌هایی می‌کنند مثلاً. همه‌ی این‌ها ولو بادمجان است ولی نمی‌دانیم علم غیب می‌خواهد. می‌توانیم این حرف را بزنیم؟ خب علم غیب می‌خواهد دارد خلاف ظاهر نیست این که. آن خلاف ظاهر آن است. آن را که می‌گفتیم که وقتی که نه چون علم دارد که این مخاطبش که آمده یک سؤالی کرده بر اساس آن نیست، آن هم قرائن داریم چون فرمودند این حرف‌ها را برای مردم نقل بکنید بگویید پس معلوم می‌شود که قابل استفاده است اگر این‌جوری باشد که قابل استفاده نیست. یا این که فرموده است که... آن زمان فرموده مثلاً قضاء برای زن نیست یا شهادت آن‌ها در فلان‌جا. می‌گوید خب آقا ... همین‌طور که می‌گفتند بعضی از ... خب آن‌ها آن وقت‌ها زن‌ها معمولاً خیلی ساده بودند درس نخوانده بودند نمی‌دانم الان دیگر دکترا دارند، نمی‌دانم فوق لیسانس دارند، زمانه فرق کرده این‌ها ... نه پس آن ادله‌ی ناهیه نمی‌تواند این‌ها را بگیرد. چون اگر بخواهد این‌ها را بگیرد باید عالم باشد به این که این‌ها فلان ...

س: حتی نص هم بکند فایده‌ای ندارد. حتی تنفیذ هم بکند فایده‌ای ندارد چون باید با علم غیب محاسبه بکند دیگر.

ج: بله.

س: ???

ج: حالا آن نه، آن را ممکن بگوید فرمود خلاف ظاهر است ???

س: ??? خلاف ظاهر عبارت که نگفت. گفت خلاف ظاهر تکیه‌ی بر علم.

ج: نه خلاف ظاهر است که آن را اراده کرده باشد. اما آن‌جایی که تصریح کرده باشد حکم که تصریح کرده دیگر، نمی‌گوید ممکن نیست، ممکن است این‌جور تخلص بجوییم، فلذا نفرموده قطع بخلاف داریم فرموده خلاف ظاهر است. ما می‌خواستیم بگوییم که اصلاً خلاف ظاهر از چنین جاعلی نیست. از این‌جور جاعلی که متصدی این است که قوانینی برای بشر الی یوم القيامة، کافّة للعالمین است. و برای الی یوم القيامة است این خلاف ظاهر این جاعل نیست بله آدم معمولی خلاف ظاهرش است. اما این جاعل نیست این اولاً، آن هم دلیل نقضی آن هم این است که اگر شما بخواهید این را بگویید همه‌جاها گیر می‌کنید.

س: حاج آقا این‌ها تجدد در مصداق است تجدد در مفهوم نیست. ببینید مفهوم ...

ج: نه مفهوم که ... تجدد نگفتند خود ایشان.

س: می‌خواهم اصلاً یک چیزی عرض بکنم. توی اصالة الثبات فی اللغة می‌گوییم معنایی که ما الان می‌فهمیم لعلّ همان معنایی باشد که آن وقت می‌فهمیدند استصحاب قهقرائی در ناحیه‌ی معنای موضوع له است. در مفهوم است. همه‌ی حرف‌هایی که شهید صدر می‌زد. این مثال‌هایی که شما دارید می‌زنید تجدد در مصداق است یعنی چی؟ یعنی میوه‌ای که آن زمان گفتند کلوا، میوه هزار سال دیگر هم این میوه را درست کنند مفهوم میوه، میوه است.

ج: شما رفتید توی مطلب ثانی.

س: ???

ج: نه ما در مطلب اول داریم صحبت می‌کنیم. حالا مطلب ...

س: ???

ج: نروید توی مطلب ثانی، مطلب ثانی سر جای خودش بعداً بحث می‌کنیم الان در مطلب اول داشتیم بحث می‌کردیم یعنی این دو قرینه‌ای که ایشان اقامه خواستند بکنند علی سبیل منع الخلو که با این دو قرینه می‌خواهیم بگوییم که علی رغم این که اطلاقات صلاحیت ذاتی ولو خلّی و طبعه برای شمول افراد مستجده دارد و لکن به این دو قرینه‌ی لبیه می‌گوییم نمی‌شود شامل بشود.

س: یک لحظه. افراد مستجده‌ای که مثل بحث ???

ج: نه توی استثناء نروید.

س: چرا؟

ج: آقا آن را که گفتیم استثناء کردیم.

س: شهید صدر بنده‌ی خدا شاکی می‌شود. می‌گوید آیا ما صحبت از افراد مستجده‌ای می‌شود که داخل در آن مفهوم نیست.

ج: نه. نگفتند این جوری.

س: ???

ج: نه.

س: ???

ج: می‌گوییم بله.

س: ???

ج: نه آقای عزیز. افراد آن بعد را هم که می‌آییم می‌گوییم این است که باز صلاحیت ذاتی دارد ولی این قرائنی که گفتیم قرینه‌ی لبّیه‌ی این‌چنینی می‌آید جلوی ظهور را می‌گیرد. این قرائن لبّیه. می‌گوییم وقتی در زمان ما بود و الان در زمان ما ظهور در این دارد یعنی قرینه‌ای نیست که با این‌که صلاحیت ذاتی دارد مانع بشود مانع از ظهور بشود. آیا در آن زمان‌ها چیزی بوده که مانع از ظهورش بشود؟ وقتی احتمال می‌دهیم آن زمان‌ها هم مثل زمان ما باشد و شاید مانع از ظهور نمی‌شده اصالة الثبات فی اللغة می‌گوید بگو ان شاء الله آن موقع هم مانع از ظهورش نمی‌شده. این جور.

س: مفهوم.

ج: مفهوم بله.

س: نه مصداق.

ج: آقا مفهوم می‌دانم از این‌که از این کلام، اطلاّش را اراده... ظهورش را اراده کرده که شامل اینما سری؟؟ است روی هر مصداقی بود. حالا می‌بینیم بله وقتی کسی این حرف را می‌زند اینما سری است، روی هر مصداقی بود است. آیا آن موقع هم همین جور بوده یا نه؟ در فرضی که احتمال بدهیم شاید همین جور بوده علم به عدمش نداشته باشیم اطمینان به عدم آن نداشته باشیم اصالة الثبات فی اللغة می‌گوید بله همان موقع هم همین جور بوده. س: پس بحث در چه هست؟

ج: حالا آن دو مورد را ببینید. آن دو مورد برود کنار، که ایشان استثناء کردند که ما بعداً راجع به آن حرف می‌زنیم. فعلاً آن حرف اول است یعنی جاهایی که اصالة الثبات فی اللغة نیست و آن امر اول هم نیست که مسیل دارد این دو تا اگر نبود، غیر این جاها، ایشان غیر آن جاها می‌گوید افراد مستجده را نمی‌گیرد. علی‌رغم این‌که لفظ صلاحیت ذاتی دارد. می‌فرماید نمی‌گیرد. چرا؟ لأحد المحذورین علی سبیل منع الخلو. این دو وجهی که ایشان فرمودند هم وجه اول آن محل اشکال شد هم وجه دوم آن محل اشکال شد. بنابراین اگر فرض کردیم لغت می‌تواند شامل بشود بنابراین اشکالی ندارد که بگوییم این افراد را هم می‌گیرد. این اشکال ...

پس تا حالا اگر ما آن فرمایش امام را قبول بکنیم که مستفاد از آیه‌ی مبارکه این است که هر معامله‌ای که باطل عرفاً این باطل است شرعاً صحیح نیست. و هر معامله‌ای که حق عرفاً، این شرعاً صحیح است. فعلاً با این اشکال رد نمی‌شود و می‌توانیم این را فعلاً أخذ بکنیم. این مال مقام اول. یعنی مطلب اول ما افاده الشهید الصدر. س: به کلام استاد تعلیقه‌ای داشتید؟ اشکال اولی که آقای حائری فرمودند.

ج: نه گفتیم حق است مطلب.

س: نه فرمودید نسبت به علم غیث یک نکته‌ای می‌خواهم بگویم.

ج: بله می‌خواستم بگویم همان نکته‌ی دومی که گفتیم این بود که ایشان فرمودند شاید پس شارع می‌داند که در طول بناء عقلائی یک ملاکی درست می‌شود. پس آن علم غیب می‌خواهد.

س: چه علم غیبی می‌خواهد؟

ج: علم غیب می‌خواهد که بگویی بله در طول تاریخ هر جور می‌شود

س: نه این را نمی‌خواهد ایشان بگویند.

ج: کی نمی‌خواهد بگویند؟

س: آقای حائری.

ج: نمی‌گویم ایشان می‌گویند ولی این مستلزم این هست که چنین علم غیبی داشته باشد.

س: ??? یک نیت علی معلولی دارد می‌گویند وقتی چیزی را شارع متضرر می‌بیند اگر ??? ضرر در اسلام هست لاضرر را نگویند، یا اگر چیزی را حق می‌بیند بگویند نه لا تأکلوا با این که حق می‌گیرد آن را، چیزی را که حق است اگر شارع امضاء نکند آن را، چیزی را که باطل است اگر ردعش نکند چیزی که ضرر است اگر بگویند آقایان به هم دیگر ضرر نزنید طولی علی دارد برای ایجاد این مفسده که باعث می‌شود که مردم مشمئز بشوند از قوانین شریعت. این طولی علی برای یک مولای عرفی هم صادق است مولای عرفی می‌بیند آقا من ... مولای حکیم عرفی که علم غیب هم ندارد می‌گویند من اگر یک حرفی را بزنم که این حرف ... مناطی بدهم که عقلاء یک‌جوری می‌فهمند که باز اشمئزاز می‌شود. این مفسده علم غیب هم نمی‌خواهد.

ج: نه این‌ها که مثال بود.

س: چی مثال بود.

ج: این که حرج نفس برایش پیدا می‌شود این از باب مثال بود.

س: ???

ج: نه اگر شما بگویید تمام آن‌چه که در عرف در طول زمان و بستر زمان پیش می‌آید همه‌ی این‌ها ...

س: حرجی است؟

ج: نه، همه‌ی این‌ها یک توالی فاسدی ممکن است که داشته باشد. یا یک مصلحتی بر آن بار شده باشد.

س: ???

ج: نه می‌دانم دقت بفرمایید. نه. بعضی چیزها بله انسان محاسبه که می‌کند می‌گوید مردم در حرج افتادند فلان است پس من می‌گویم. اما نه، اما این که باید بداند که واقعاً یک عده ممکن است یک زمان‌هایی عقول بالا برود که بگویند که نه ما این قدر؟؟؟ در حرج نمی‌افتیم. پیش دست مردم که این جور می‌گویند.  
س:؟؟؟

ج: ببینید نه حق عرفی است. ببینید همین الان وقتی که آقایان گفتند که ببینید این حق کسب و پیشه که قانون شده بود مجلس زمان ... هر کسی یک جایی کاسبی می‌کرد می‌خواستند بلندش کنند می‌گفت که حق کسب و پیشه می‌خواهد. می‌گوید آقا من این جا ... خب اجاره کرده این جا را، ولی این جا می‌گوید آقا من که این جا بودم رونق پیدا کرده. قانون حق کسب و پیشه می‌گفت وقتی بخواهد از این جا برود باید یک چیزی به او بدهی. مراجع گفتند که حرام است. همین چیزها متدینین دو دسته شدند. یک عده بودند بله با این که ... علی رغم تدین‌شان نه، می‌گرفتند، می‌خواستند به حرف مراجع گوش نمی‌کردند یک عده نه خب شارع فرموده حرام است نمی‌خواهم ده سال هم این جا بوده، بیست سال هم این جا بوده هیچ چیزی نمی‌خواسته. حالا این که می‌خواهد بگوید باید همه‌ی ازمینه را نگاه کند ببینید اگر در تمام ازمینه اگر این جا نگوید این حق عرفی را، حرج نفسی پیدا می‌شود یا آدم‌های حساسی می‌شوند حرج نفسی ندارد برای آن‌ها.

س: خب حرج این طوری هست سختی که این طوری نیست.

ج: سختی هم همین جور است. نه سخت نیست برای آن‌ها.

س: نه آن توی ذاتش هست.

ج: نه نیست.

س:؟؟؟

ج: نه این جور نیست. این‌ها مثال است.

س:؟؟؟

ج: نه آقای عزیز این جوری نیست. آیا از این حق عرفی شارع منع کند همه‌جا در تمام ازمینه موجب حرج نفسی‌شان می‌شود ...

س: حرج بله ولی سختی؟؟؟

ج: سختی هم همین جور است.

س:؟؟؟

ج: نه آقای عزیز.



س: شما دارید می‌فرمایید یعنی یک عنوان؟؟

ج: نه این جوری نیست افراد فرق می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.